



۲۰۱۳/۰۷/۱۴

هلینه ملکیار

پایه های دولت ملی مروری بر داشته ها، پیشنهادهای در راستای بهبود و تکامل

بحث دولت سازی، تعریف دولت و چگونگی ظهور دولت ها در این اواخر (بخصوص طی ۷-۸ سال اخیر) از موضوع حاشیه یی در علوم اجتماعی و سیاسی، مبدل به علم جداگانه ای شده است. تا این اواخر، تعریف و تشریح "ماکس ویبر" (Max Weber) دانشمند علوم اجتماعی جرمن تبار معتبر ترین فرضیه در این عرصه شمرده میشد و دانشمندان پس از ویبر تیوری دولت وی را اساس قرارداده فرضیه های جانبی و تشریحات مفصل تری بر آن بنا نموده بودند. البته، همه این فرضیه ها و مطالعات بالای تشکیل دولت های مدرن اروپایی (ملت-دولت های اروپایی غربی) متمرکز بوده اند. ولی بهر حال، هر تعریف دولت مشروع برمیگردد به چگونگی رابطه و تفاهم بین جامعه و نهادهای رسمی که برای تنظیم، نظارت، محافظت و رفاه آن جامعه ایجاد شده اند.

"ماکس ویبر" میگوید: «نهاد یا مجموعه ای از نهادهایی که انحصار استعمال مشروع قوت نظامی در یک جغرافیای معین را بدست داشته باشد، دولت است. به این اصل انحصار حق وضع مالیات بر اتباع نیز اضافه شده است. بر علاوه، دولت پایدار باید در چوکات یک سلسله قوانین با ثبات رفتار کند، قوانینی که رفتار دولت ها و جوامع را تنظیم میکنند. توافق جامعه بالای صلاحیت سیاسی دولت در چوکات قانون و منطقی که اساس آن ضوابط میباشد، مشروعیت و پایداری آنرا تضمین مینماید.

"چارلز تلی" (Charles Tilly)، جامعه شناس و مؤرخ امریکایی، دولت سازان اولیه اروپایی را "مجرمین" و گروه های مافیایی میخواند که نخست برای منافع مادی و کنترل منابع خواستند قدرت نظامی را انحصار نمایند، ولی به مرور زمان و با ظهور طیف سرمایه گذار بورژوازی و داخل شدن آن در مباحث قدرت، سیاست تعمیم گشته و رفته رفته انحصار مافیای قدرت جایش را به دولت های مدنی و بیوروکراسی های شایسته سالار داد و در نهایت، دولت های فرد محور اتوکرات مبدل به دولت های ملی شدند.

"یورگن هابرماس" (Jürgen Habermas)، دانشمند دیگر آلمانی، نیز این مراحل را برشماری کرده می گوید که ظهور بورژوازی در سیر تکامل دولت های دیموکراتیک نقش بارزی داشته و ملی سازی دولت ها و تشکل تفکیک قواء (یعنی تفکیک وظایف و صلاحیت های قوای مجریه، تقنینیه و قضاییه) را تشدید بخشید. پس، ایجاد دولت های دیموکراتیک، ملی و مدرن هدف اصلی دولت سازان اروپایی نه، بلکه نتیجه ناخواسته آنان بوده است.

در جوامع افریقایی و آسیایی که دولت های مدرن اکثراً پس از تجربه استعمار عرض وجود کرده اند و یا توسط استعمار گران اروپایی و بر اساس مدل دولت پسندیده اروپایی ایجاد شده اند، رهبران سیاسی و دولتمردان نقش بسیار بارزتر از دولتمردان اروپایی را دارا اند. مع هذا، بعضاً پابندی مطلق به عملکرد در چارچوب قانون را جدی نمی گیرند.

"ژان فرانسوه میدرد" (Jean François MEDARD)، دانشمند علوم سیاسی فرانسوی، دولتمردان افریقایی را "تاجران پیشتاز سیاسی" میخواند. این نوع دولتمردان با کسب منابع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، بنام نهاد دولت و با استفاده از مشروعیت آن، ولی توسط یک سیستم قدرت شخصی عمل میکنند. یعنی آنها هم نقش به اصطلاح ریش سفید و مشر شبکه بزرگی را که بر اساس روابط شخصی ایجاد شده است ایفا می نمایند (که ویبر آنرا صلاحیت سنتی می نامد) و هم رئیس نهاد و سیستم رسمی دولت گویا مدرن می باشند (که ویبر آنرا صلاحیت قانونی میگوید).

برای بدست آوردن منابع از دونه ها یا تمویل کنندگان بین المللی، باید تظاهر به رئیس دولت مدرن بودن و رفتار در چوکات قوانین و معیارهای وضع شده نمایند و شعار حکومتداری خوب سر دهند. اما، منحصی تاجران پیشتاز سیاسی، آنان ستراتیژی های مبتکرانه ایرا به هدف پولدار شدن و تحکیم قدرت بکار می برند و در عین حال، باید جوابگوی توقعات مروجه جوامع سنتی خویش بوده، به توزیع منابع در سیستم یا شبکه مؤکلین یا مشتریان سنتی خود نیز توجه داشته باشند.

د پائو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

این نورم های اجتماعی سنتی کماکان باعث بروز فساد به اشکال مختلف آن شده، خویش خوری، قوم گرایی و امتیاز دهی های غیر قانونی را بار آورده، مشروعیت و ملی بودن دولت را زیر سؤال می برد. هر قدر نیازمندی و وابستگی یک دولت به کشورهای دونه بیشتر باشد، به همان پیمانانه تضاد و تناقض در عملکردهای این نوع دولت مردان نیز بارزتر می باشد.

این الگوی دولتمرد افریقایی را می توان به آسانی در کشورهای آسیایی و خاصاً در افغانستان دریافت. اما، در پهلوی خصوصیت های اجتماعی مشابه در کشورهای کمتر انکشاف یافته، از سال های ۲۰۰۶-۲۰۰۷ بدینسو، برای اولین بار توجه علوم اجتماعی و سیاسی غربی به پدیده خاص دیگری معطوف گشته است که آن دولت سازی در کشورهای بعد از جنگ می باشد.

تجربه های دولت سازی در افغانستان و عراق به طور اخص، دونه های غربی را واداشت تا مطالعات علمی دقیقی از خصوصیات این جوامع نموده و عناصری را که باعث گشته اند نتیجه مطلوب بدست نیاید، شناسایی نمایند.

"الن ویتس" (Alan Whates)، محقق برتانیوی که نویسنده رساله ای زیر عنوان:

"دولت ها در انکشاف:

درک دولت سازی" می باشد، در سال ۲۰۰۸ نتیجه گیری نمود که دولت سازی تحمیلی توسط خارجی ها بخاطری نتیجه نداده است که خارجی ها (یعنی غربی ها) برنامه ریزی شان را برای کشورهای کمتر انکشاف یافته و بعد از جنگ، بر بنیاد مدل دولت مدرن اروپایی بناء نموده اند. "الن ویتس" تأکید می کند که دولت سازی باید یک روند داخلی و بومی بوده و شکل، محتوا و پروسه آن برخاسته از فرهنگ اجتماعی و تجربه های تأریخی هر جامعه باشد. در این طرز دید جدید، دولت سازی داخلی باید عمدتاً یک پروسه سیاسی باشد تا صرف مسأله ارتقای ظرفیت تخنیکی و نهاد سازی. خارجی ها و کشورهای دونه باید از آن حمایت مادی و تخنیکی نمایند و در غیر آن، نهاد های مدرن دولتی با مصارف هنگفت ساخته می شود ولی عملکرد دولت خارج از چوکات قانون باقی مانده، مسأله مشروعیت و اعتماد بر دولت در سطح ملی نا حل باقی می ماند. در کشورهای بعد از جنگ، این پروسه سیاسی شامل مذاکرات، معاملات سیاسی و توافقاتی بین نخبگان سیاسی میباشد.

اگر نگاهی بر تأریخ دولت سازی در افغانستان ببینیم، می بینیم که سیر تکامل دولت سازی در کشورما، مخصوصاً از اواسط قرن ۱۹ بدینسو، زیاد از روندی که اروپا در ۳ سده طی نموده، به دور نبوده است. افغانستان شاهد آن نوع دولت سازی از طرف خارجی ها که در مستعمرات اروپایی ها در افریقا و آسیا رخ داد، نبوده است. برخلاف، آغاز روند دولت سازی مدرن در کشورما تا اندازه زیادی بومی و برخاسته از فرهنگ افغانی و اسلامی بود. اگر موافق باشیم که این آغاز از کارکردهای امیر عبدالرحمن خان منشاء میگیرد، می بینیم که در کنار خصوصیات کلاسیک دولت که انحصار استعمال قوای نظامی و انحصار اخذ مالیات اند، دولت افغانستان خصوصیت دیگری را محور مشروعیت قرار داد که در ادبیات سیاسی اسلامی به آن عدالت میگویند و تعبیر معاصر آن همانا حاکمیت قانون است.

میالغه نخواهد بود اگر بگوئیم که در فرهنگ اجتماعی- سیاسی اسلامی، تجسم مشروعیت دولت در مفهوم "سلطان عادل" خلاصه میگردد. اساس این مفکوره را میتوان در آیات متعدد قرآنی، احادیث نبوی و روایات بسیاری در مورد شخصیت های بارز صدر اسلام یافت. به گونه مثال، در سوره ۲۹ آیت مبارکه اعراف آمده است که: "قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ" (بگو [ای پیامبر] خدا مرا به رعایت عدالت امر کرده است). یا در سوره ۱۳۵ نساء: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوايَمِينٍ بِالْقِسْطِ" (یا اهل ایمان، همیشه جانب عدالت را نگهدارید). در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) آمده است که: "عمل يك روز رهبری که میان مردم به عدالت رفتار کند از عمل صد یا پنجاه سال کسی که مشغول عبادت باشد بهتر است". همچنان، عدالت از اصول پنجگانه مذهب شیعه میباشد.

این تأکید اسلام بر عدالت، طبعاً اساس تأکید متفکران اسلامی بر عدالت منحیث یکی از ارکان بنیادی دولنداری اسلامی و یکی از صفات عمده زعیم مسلمان بوده است، چنانچه الماوردی و مخصوصاً الغزالی روی این اصل پافشاری نموده اند و در "تصحیح الملوك"، الغزالی بخش عمده بی را به اصل عدالت بعنوان یکی از پایه های دولت اسلامی تخصیص داده است.

مانند تجارب اروپایی، ایجاد دولت مشروع در افغانستان اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ میلادی نیز به شکل از بالا به پایین و با شیوه های اتوکراتیک آغاز شد. جدا از همه انتقاداتی که در دید معاصر از نحوه حکمرانی امیر

عبدالرحمن خان موجود است، تحلیل اقدامات وی نشان می دهد که با درک دقیقی که این امیر از فرهنگ جامعه خویش داشت، هوشیارانه ادبیات و مفاهیم دولتمداری اسلامی را اساس دولت سازی مدرن قرار داد. البته، دولت مورد نظر او بر محور شخص خودش می چرخید و مفهوم دولت دیموکراتیک در لغت نامه دولت سازی و نظام سیاسی آن زمان افغانستان هنوز وارد نشده بود و ملت هنوز رعیت بود نه تبعه.

روند دولت سازی در سال های بعد بطور تدریجی ادامه یافت و ساختارهای دولتی و سیستم اداری دولت انکشاف یافت. همزمان، گام های نخستینی در راستای پروژه های ملت سازی و ارتقای شعور سیاسی- اجتماعی نخبگان کشور ایجاد شد. نتیجه شاید ناخواسته این ابتکارات ایجاد یک قشر کوچک ولی سخت متعهد نخبگانی بود که برای اولین بار در افغانستان خواهان تغییرات و تحولات بنیادی نظام شده و به نحوی مشروعیت "دولت خداداد" را مشروط بر اصلاحات ساختاری و سیاسی نظام اعلام نمودند. اگرچه این مشروطه خواهان اول ظاهراً ناکام شدند، ولی اثرات بنیادین مفکوره های شان هسته های حرکت های بعدی اصلاح طلبی را در کشور کاشت و روند مدرن سازی، دیموکرات سازی و بالاخره ملی سازی دولت را تسریع بخشید.

بالاخره، توشیح قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هجری شمسی، دولت افغانستان را به پایه یکی از مدرن ترین و ملی ترین دولت ها در منطقه و بین دولت های کشورهای اسلامی رساند. شاهی مشروطه ایجاد، تفکیک قوای سه گانه عملی و رعیت به اتباع افغانستان ارتقاء یافت. حقوق مساوی برای همه اتباع کشور، بدون هیچگونه تبعیض، تضمین شد. مباحثات آزادی که طی لویه جرگه قانون اساسی آن زمان صورت گرفت، بخصوص ملاحظات عناصر محافظه کار و عالمان دینی بر بعضی از ماده های آن قانون و استدلال جانب مقابل و بالاخره حصول قناعت جانبین بر مبنای بحث های علمی و منطقی، منجر به تصویب قانون اساسی و بنیان گذاری دولتی شد که مشروعیت اش را از اعتماد عقلانی نمایندگان ملت کسب کرد.

البته پیاده نمودن ماده های آن قانون خالی از مشکلات نبود، اما واقعاتی که از سال ۱۳۵۲ به بعد بالای افغانستان آمد، نخست مشروعیت دولت را خدشه دار ساخت و در نهایت منجر به از هم پاشی آن گردید. از توافقات بُن در سال ۱۳۸۰ تا توشیح قانون اساسی سال ۱۳۸۴ و انکشافات موازی به آن، دولت جدیدی در افغانستان بناء شد. اگرچه در اساس و روی کاغذ، این دولت از دولتی که توسط قانون اساسی چهار دهه پیش بمیان آمده بود، فرق فاحشی ندارد، ولی واقعیت های عینی و عملکرد های دولتمردان، نخبگان سیاسی و جامعه جهانی محیط متفاوتی را ایجاد نموده اند.

برخلاف نظری که دانشمندانی چون "الن ویتس" ارایه نموده اند، من معتقدم که نرسیدن به نتیجه مطلوب در روند دولت سازی اخیر افغانستان از اینکه این دولت سازی توسط خارجی ها طراحی و تحمیل شده است، منشاء نمی گیرد. در قدم نخست باید به خود و به کشورهای دوزنر تفهیم نماییم که ساختار های کنونی دولت برای ملت افغانستان نه پدیده جدید است، نه از طرف خارجی ها تحمیل شده و نه نیازمند طی مراحل تاریخی می باشد. اهمیت این مسأله در اینست که تداوم چنین سوء تفاهم باعث می شود تا اول و مهمتر از همه، طرح شوم حذف تأریخ تمدن ما و افتخارات ملی و هویت اجتماعی- سیاسی ما به پیروزی دشمنان ایجاد یک دولت ملی نزدیک تر گردد و در حافظه جمعی نسل جوان ما اثری از آنچه بودیم و آنچه داشتیم باقی نمانده اعتماد به نفس ملی ما کاملاً از بین برود.

دوم، عناصری که بیشتر در خدمت مراکز قدرت در خارج از کشور اند و با حمایت مادی و سیاسی آن قدرت ها جایی در این جامعه پیدا کرده اند، با این تبلیغ نادرست که نظام فعلی نظامی است خارجی و به دور از ارزش های افغانی و اسلامی، سعی می کنند در راه خدمت به حامیان خارجی شان، مانع حرکت جامعه بسوی انکشاف بشری گردند.

ضمناً، کشورهای دوزنر باید بدانند که اگر آنان مرتکب اشتباهاتی در حمایت از روند دولت سازی افغانستان شده اند، آن اشتباهات تحمیل مُدل دولت مدرن اروپایی بر این کشور نه، بلکه اولویت دادن به ثبات و صلح به قیمت نادیده گرفتن عدالت بود، غافل از اینکه صلح و ثبات پایدار بدون تطبیق عدالت، خصوصاً در جامعه افغانی، ناممکن است.

این اشتباه بنیادی باعث شد تا:

- در مذاکرات، معاملات و پیمان ها بین نخبگان سیاسی، از بُن تا انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، نه تنها خط های سرخ برای حفظ منافع ملی مراعات نگردد، بلکه جامعه جهانی در نادیده گرفتن اصول اساسی، اخلاق سیاسی

د پانو شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

و قوانینی که دولت بایست در چوکات آن رفتار میکرد، بحیث عنصر مشوق نقش ایفا نمود زیرا حفظ ثبات (ثبات کاذب)، نه نهادینه سازی عمل در چوکات قانون، در اولویت پالیسی خارجی ها در قبال افغانستان قرار داشت. - پروسه خلع سلاح که یکی از امور بسا مهم برای مشروعیت دولت و تحکیم بالفعل انحصار استعمال قوت نظامی آن بود، در هر قدم توسط صاحبان قوت های ملیشیایی سبوتاژ شد و جامعه جهانی دانسته این روند پر خلاء و حتی میتوان گفت مسخره را نادیده گرفت و در حالیکه از یک جهت پول و کمک تخنیکی شانرا صرف پروسه نام نهاد خلع سلاح مینمودند، از جانب دیگر، تسلیح دوباره گروه های مرتبط به شخصیت های سیاسی را نادیده می گرفتند. در ایجاد قوای امنیتی ملی نیز مشکلات فراوانی موجود است. مشکلات تخنیکی آن با گذشت زمان بهبود خواهد یافت، ولی مشکل سیاسی آن کاری است که مسئولیت آن را بایست بدوش نخبگان سیاسی انداخت. زیرا وابستگی ها و وفاداری های پرسونل نظامی و امنیتی با مراکز مختلف قدرت (که اکثراً وابسته به شخصیت ها در داخل و خارج دولت اند) یکی از عوامل دیگری است در کندی روند ملی سازی قوت های امنیتی دولت.

عملی شدن کامل انحصار حق وضع مالیات نیز محتاج وقت است و بستگی به ملی شدن قوای امنیتی، کاهش فساد اداری و ارتقای شعور اتباع برای درک اهمیت پرداخت مالیات دارد. این شرایط، اما، باید زود مهیا گردد زیرا با کاهش کمک های بین المللی، دولت هر چه بیشتر متکی به وصول مالیات برای تداوم انحصار قوای نظامی و ارائه خدمات عامه خواهد شد.

با اینکه دو رکن اساسی دولت مشروع که پیرامون آن بین نخبگان سیاسی توافق هم صورت گرفته بود، تا هنوز کاملاً در عمل پیاده نشده اند، به باور من، عنصر مادر یا رکن اساسی همانا اصل عدالت و حاکمیت قانون است که نه تنها عملی شدن آن به ذات خود به دولت در ذهنیت عامه مشروعیت خواهد بخشید، بلکه شرایط را برای عملی شدن سایر ارکان های دولت مشروع و ملی فراهم خواهد کرد.

بهرحال، مهم اینست که افغان ها و بخصوص نخبگانی که خواهان ایفای نقش فعالی در بهبود دولت اند، باید روی اصل عدالت و حاکمیت قانون بحیث یکی از پایه های مهم در مشروع سازی و ملی سازی دولت توافق نموده و در راستای انکشاف و چگونگی تطبیق آن دست به کار شوند.

علاوه بر آن، به باور من، آنچه اختلافات قومی، زبانی، فرقه یی و سمتی نامیده می شود و سد راه رسیدن به توافقی مربوط منافع ملی، وحدت ملی و بالاخره دولت ملی تلقی می گردد، تا حد زیادی می تواند با حاکمیت قانون تقلیل یابد. البته دستیابی به یک هویت ملی جدید و توافق بر منافع ملی نیاز به کار بیشتر، وسیعتر، مستمر و سیستماتیک دارد، اما حاکمیت قانون، قانونی که در نص و روحیه خود هیچگونه تبعیض، قوم گرایی و قوم ستیزی را نمی پذیرد، میتواند آغاز خوبی برای روند تحکیم یک ملت واحد باشد.

پس اگر یکی از مؤلفه ها در روند ایجاد دولت ملی مذاکره، معامله و پیمان نخبگان جامعه با دولت است، موضوع مورد بحث باید حاکمیت قانون باشد! اهمیت و همزمان پیچیدگی این امر را نباید نادیده گرفت زیرا واقعیت اینست که نمی توان از دولتی که پس از سه دهه خشونت و نابسامانی رویکار آمده است انتظار داشت که رضاکارانه از یک سلسله منافع شخصی خویش که در نبود یا ضعف حاکمیت قانون تأمین میگردد، گذشته و ذهنیت ملی و آینده نگر اختیار نماید.

عناصر سیاسی خارج از دولت نیز تا اکنون منافع خویش را در عدم حاکمیت قانون یافته اند. اما، خروج قوای خارجی، کم شدن تدریجی کمک های جهانی و قوت روز افزون طالبان و سایر گروه های دهشت افکن، تشدید تخریبات همسایگان و دوام سیاست اولویت بخشی به ثبات کاذب جامعه جهانی، امروز ما را بر دوراهی سرنوشت سازی قرار داده است.

از جانب دیگر، سه دهه مهاجرت ها و امکاناتی که از سقوط دولت طالبان بدینسو به مردم عام مهیا شده اند، طیف جدیدی را در افغانستان بمیان آورده است که "هابرماس و تلی" آنرا بورژوازی نامیده و عامل تکامل دولت های اروپایی دانسته بود. این کتله از باشندگان کشور ما شامل تاجران و کسبه کاران، جوانان و زنان تعلیم یافته، بیوروکرات های رده متوسط در ادارات دولتی، خارجی و سکتور خصوصی و بصورت عموم، قشری است که از امکانات عصری در سطوح مختلف بهره مند شده و از چگونگی رفاه و بهبودی زندگانی آگاهی یافته اند. تحقق آرمان های این اقشار و توسعه آن به عامه ملت رابطه بسیار نزدیک با حاکمیت قانون دارد. رشد بیشتر و توانمند سازی این طیف بحیث گروه فشاری مترادف با "بورژوازی" اروپایی می تواند یکی از عوامل عمده در تکامل روند دولت سازی افغانستان گردد.

در این راستا، اکثراً جامعه مدنی به نمایندگی از اقشاری که در بالا ذکر شد، عمل نموده قوه محرک را تشکیل میدهد. پس، توجه جدی به توانمند سازی، رشد آگاهی اجتماعی- سیاسی و فعال سازی جامعه مدنی افغانستان در خور توجه جدی می باشد.

اکنون، وظیفه دانشمندان و روشنفکران است که بر احتمالات برخواسته از تداوم حالت فعلی صادقانه تدقیق نموده و تحلیل ها، اصلاحات و بدیل های بی طرفانه و کار آمد را بر اساس خواست های قشر "بورژوازی" (که نهایتاً خواست های عامه ملت نیز خواهد بود) فورمول بندی نمایند. سپس، نخبگان سیاسی ما بایست با استفاده از آن چوکات بندی های علمی و منطقی، حاکمیت قانون را محراق مذاکرات و معاملات خویش با دولت قرار دهند و دولتمرد افغان را از مرحله صلاحیت سنتی (که از رابطه شخصی با گروه محدودی منشاء میگیرد) بسوی صلاحیت قانونی (که همه شمول است) سوق دهند. در پیمان بعدی بین نخبگان سیاسی و دولت، اصل عدالت و قانونمندی باید بحیث یکی از حیاتی ترین پایه های دولت ملی پذیرفته شود.

عدالت نیاز هر فرد و خواسته برحق جامعه از دولت است و دولتی که مجری عدالت و تحکیم کننده قانون باشد، از اعتماد همه اقشار جامعه بهره مند خواهد شد.

پایان

هلینه ملکپار
کابل افغانستان
۲۰۱۳/۰۷/۱۱

د پانو شمیره: له ۵ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ